



گفت و گو

رمز توسعه، دولت پیش برنده و حاکمیت قانون

گفت و گو با محمد ستاری فر

محمد ستاری فر در سال ۱۳۳۲ پم دنیا آمد و دیپلم خود را در شهر اصفهان گرفت. در سال ۱۳۴۹ در سن ۱۷ سالگی در کنکور دانشگاه شرکت کرد و در رشته اقتصاد دانشگاه ملی (شهید بهشتی) پذیرفته شد. وی در سال ۱۳۵۳ به آمریکا رفت و کارشناسی ارشد و دوس دکتری خود را از دانشگاه ایلینویز دریافت کرد. سپس در دبیرخانه شورای انقلاب مشغول به فعالیت شد که در همان زمان ریاست مدرسه عالی بازرگانی را هم برعهده داشت. وی در وزارت کشاورزی شروع به کار کرد و سمت مشاور اقتصادی - اجتماعی مهندس موسوی را برعهده گرفت و در مدرسه عالی بازرگانی هم سمت ریاست و معاون آموزشی مجتمع اداری و بازرگانی (ادغام شده از ۱۳۰ دانشکده قبل از انقلاب) را برعهده داشت. از سال ۱۳۶۴ برای سمت وزارت اقتصاد و دارایی آقای موسوی نامزد شد که البته نپذیرفت. زمانی که دکتر روغنی زنجانی وزیر برنامه و بودجه بود، محمد ستاری فر معاون امور فرهنگی، امور اجتماعی، دفاعی و سربلستی معاونت امور اقتصادی سازمان برنامه و قائم مقام وزارتخانه هم بود (۱۳۶۴-۶۸). در سال ۱۳۶۸ پایان نامه دکتری خود را در دانشگاه تهران ارائه داد. در همین سال و در دوران ریاست جمهوری آقای هاشمی، تا سال ۱۳۷۲ هم عضو هیئت علمی دانشگاهها و هم مشاور عالی برنامه توسعه وزارت فرهنگ و آموزش عالی (وزارت دکتر معین) بود. در سال ۱۳۷۶ تا سال ۱۳۸۰ رئیس سازمان تامین اجتماعی و از سال ۱۳۸۰ تا ۱۳۸۳ سمت ریاست سازمان برنامه و بودجه را برعهده داشت و اکنون هم بدون میل و خواسته خود پاز نشسته شده است.

و آزادی بهتر در جامعه است. ۲. توسعه در یک جامعه عبارت است از این که بسط فرصت ها و حق انتخاب هادر جامعه و افراد آن برای رسیدن به آینده بهتر در پیش گرفته شود. این دو تعریف می تواند گستره ای از تاریخ ۵۰ و ۶۰ ساله گذشته را دربرگیرد و نظر دربرگیرد.

لطف الله همیشه چگونه بدون قدرت کارشناسی و بدون حزب سراسری به این اجماع می رسیم که آیا اصلا ظرفیت هایی در ایران هست یا خیر؟

محمد ستاری فر: به این پرسش شما هم پاسخ خواهم داد. وقتی می گویم توسعه، منظورم توسعه اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی و توسعه زیست محیطی است و غیر از این موارد توسعه همه جانبه و پایدار نیز وجود دارد و در این تعریف توسعه موزون نیز مستتر است. درباره توسعه گفتم که توسعه استفاده مطلوب از ظرفیت های مادی و انسانی است و هر کشور ظرفیت بالقوه ای دارد که در هر عصری، مردم و نظام های سیاسی و حقوقی آن کشور، بخشی از ظرفیت های بالقوه را بالفعل می کنند. هر نظامی در یک کشور بتواند تفاوت و شکاف بین ظرفیت بالفعل و بالقوه را کم

تحول و تکوین این مفهوم طولانی است و در این گفت و گو نمی گنجد، اما جمع بندی کلی من که هم در کلاس های خود و هم در حوزه اجرایی ارائه می دادم این بود که سستی می کردم دو معنی و مفهوم را درباره توسعه به کار گیرم: ۱- من بر این باورم که توسعه استفاده مطلوب از ظرفیت های مادی و انسانی یک کشور برای رسیدن به رشد



احمد میدری: با وجود آن که از اواسط حکومت قاجار تا کنون توسعه اقتصادی یکی از دغدغه های ایرانیان اخیر بوده است هیچ گونه سند تطبیقی در مورد دیدگاه های سیاستگذاران، اندیشمندان و فعالین اجتماعی و سیاسی در مورد توسعه اقتصادی ایران وجود ندارد، نظرات متفکران و اندیشمندان دانشگاهی و فعالان سیاسی و اجتماعی درباره «توسعه» به صورت مستند جمع آوری نشده است. در این راستا تصمیم گرفته شد تا نظرات اندیشمندان کنونی جمع آوری شود.

لطف الله همیشه: علاوه بر مسئله فوق در شرایط کنونی مسئله توسعه و جمع آوری دیدگاهها ضرورت تازه ای یافته است. آن انحلال سازمان برنامه است. سازمان برنامه نقش قدیمی خود را ندارد و در ایران خلا کارشناسی به چشم می خورد و به نظرات کارشناسان هم کمتر توجه می شود. مابه این نتیجه رسیدیم که این خلا کارشناسی را تا جایی که امکانات محدود ما اجازه می دهد پر کنیم. اگر امکان دارد نظر خود را درباره توسعه بفرمایید.

محمد ستاری فر: توسعه تعاریف مختلف و گسترده ای دارد که فکر می کنم پرداختن به فرایند

اسفند ۱۳۸۸ و فروردین ۱۳۸۹ - شماره ۱۳۸ - پاییز

کند توسعه یافته ترست. با این نگاه هیچ کشور توسعه یافته ای در دنیا با این معنا نداریم. بنابراین آلمان، ژاپن، آمریکا، ایران و... نیز عقب مانده هستند چرا که این کشورها می گویند در آینده می خواهیم تلاش کنیم فاصله بین ظرفیت های بالفعل و بالقوه را کمتر کنیم. ادبیات توسعه در یک بعد خوب است اما مهم این است که ما بتوانیم کشورها را با هم مقایسه کنیم و ببینیم کشورها چقدر توانسته اند ظرفیت های بالقوه خود را بالفعل تر کنند. باین تعریف می گویند آلمان نسبت به ایران توانسته ظرفیت های بیشتری را بالفعل کند و ایران کمتر توانسته، در نتیجه آلمان از ایران جلو ترست. بنابراین استفاده مطلوب از ظرفیت های مادی و انسانی در یک کشور، توسعه است.

در تعریف دیگر گفتیم توسعه این است که آن جامعه چقدر بالغ تر می شود، جامعه ای که بالغ تر و متکامل تر شده، جامعه ای است که برای بخش های مختلف، مردم و مناطقش بتواند فرصت های بیشتری بسازد و حق انتخاب های بیشتری قائل شود و همه بتوانند به انتخاب های بهتر روی بیاورند. در ادبیات اقتصادی هم حق انتخاب بهتر این است که ترجیحات گوناگون در برابر انسان باشد، مانند عالی، خوب، متوسط، بد و بدتر. بنابراین جامعه ای که می خواهد بگوید من توسعه یافته ام، ترجیحاتی که جلوی مردم می گذارد به سوی خوب و بهتر شدن است نه بد و بدتر شدن. از این رو یکی از شاخص هایی که جامعه می تواند ادعا کند که به سوی توسعه حرکت می کند آن است که در آن جامعه حق انتخاب های بیشتر و فرصت های بهتری را در کشور فراهم کند. هر قدر این فاصله و حق انتخاب ما محدودتر شود آن کشور در حال گذارست و به توسعه یافتگی لازم و قابل قبول نرسیده است.

لطف الله همیشه؛ برخی معتقدند که دین یک ظرفیت برای توسعه است. دین اسلام، مواضع امام و قانون اساسی یک ظرفیت است و بسیاری از این ظرفیت ها استفاده نمی کنند. مرحوم امام گفتند اگر دو سوم مجلس نظر دادند دیگر شورای نگهبان برای تشخیص مصلحت مخالفت نکند، ولی جامعه چنین ظرفیت مناسب مردم سالاری را تقویت نکرد. چگونه می توان به این اجماع رسید که این ظرفیت ها چه هستند؟ به عبارت دیگر موانع توسعه در ایران را چه می دانید و پیرامون موانع تاریخی و کنونی توسعه در ایران توضیح دهید.

محمدستاری فر: همان طور که می دانید توسعه تک علتی نیست که روی آن دست بگذاریم و

به توسعه برسیم و بگوییم کشوری که پول و منابع دارد می تواند به توسعه برسد. ابتدا تصور بر این بود کشورهایی که منابع بیشتری دارند به توسعه بیشتری دست پیدا می کنند، اما وقتی اکنون به کارنامه کشورها در سال ۲۰۱۰ نگاه می کنیم - جز تعداد معدودی از کشورها - دسته از کشورهایی توسعه یافته هستند که منابع طبیعی زیادی ندارند و یا حتی از نظر تاریخی و تمدنی هم حرفی برای گفتن ندارند. یک اجنخا هم در بحث علمی و تجربی وجود دارد که از هر جابخواهیم کالبدشکافی کنیم که چرا توسعه یافتگی نیست، علت هایی وجود دارد: علل فرهنگی، دینی، ارزشی، اقتصادی، اجتماعی و... و در کشورهایی هم که به پیشرفت رسیدند علت هایی وجود دارد که روی آنها کار کرده اند. اگر شمار جامعه ای می خواهید پیشرفت کنید نباید تک سببی باشد، بنابراین در ایران ما

توسعه استفاده مطلوب از ظرفیت های مادی و انسانی است و هر کشور ظرفیت بالقوه ای دارد که در هر عصری، مردم و نظام های سیاسی و حقوقی آن کشور، بخشی از ظرفیت های بالقوه را بالفعل می کنند

موانع زیادی داریم و نتوانسته ایم استفاده مطلوب از ظرفیت ها داشته باشیم.

ظرفیت ها هم مفهومی متحول دارد و شامل ظرفیت تاریخی، تمدنی، جغرافیایی، سرمایه های انسانی، پسترها، زیرساخت ها و... می شود. این عوامل در کشور ظرفیت می سازد و این ظرفیت ها متفاوت است. موانع مختلفی از جمله اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی و... در راه توسعه وجود دارد. ما دو نوع الگو در کشورهایی که به توسعه رسیدند داریم: یک دسته از کشورها با توجه به اسنادی که رو کرده اند و کتاب هایشان می گویند توسعه ما سابقه ای ۵۰۰ ساله دارد، انگلستان، فرانسه، آلمان و... این کشورهای غربی تحولات فکری، ارزشی و فرهنگی را از قرن پانزدهم تا هفدهم داشتند. این تفکرات و ارزش های نوینی که تولید کردند توانست از سال ۱۷۵۰ به این سو نهادینه و قانونمند شده و به اجرا کشیده شود که از نتایج این تفکرات نوین می توان از انقلاب فرانسه، قانون اساسی آمریکا

و اعلامیه حقوق بشر نام برد. گفته می شود از سال ۱۷۵۰ یکی از بنیان های اساسی برای تغییر و تحول توسعه ای این است که آن کشور چه اندازه به آن قانونمندی توسعه رسیده تا بتواند آن را پیاده کند. نخستین کشوری که توانست این قانونمندی را پیاده کند انگلستان بود - که نخستین کشور توسعه یافته در دنیاست - و توانست نخستین بار نهاد های قراردادی را در کشور شکل دهد و این قوانین را پیاده کند. توسعه از اینجا شروع شد.

توسعه فرانسه نیز به خاطر اصلاحات ناپلئونی بود که ناپلئون بناپارت آن را مشکل داد. توسعه آلمان از قرن نوزدهم شروع شد و اصلاحاتی بود که بیسمارک آن را تشخیص داد، قانونمند کرد و به اجرا در آورد. ژاپن هم که در زمان قاجار به عقب افتاده بود در دوران خاندان میجی همسایبات پیش برنده را قانونمند کرد و به توسعه رسید. در قرون وسطا جنوب اروپا، توسعه یافته و دارای تمدن بود و اروپای مرکزی مانند سوئیس، آلمان، بلژیک و... عشایری و دامپرور بودند و پراکنده زندگی می کردند. ویل دورانت می گوید: در قرن ۱۵ و ۱۶ مرکز و شمال اروپا انسانی هایی عقب افتاده بودند و هر چه به سوی سوئد، نروژ و... می رویم عقب ماندگی آنها بیشتر بوده است. کشورهای متدین اروپا مانند ایتالیا و... به کشورهای میانه مانند بلژیک، آلمان و... بر بر می گفتند و آلمانی ها هم به کشورهای سوئد، نروژ، و ایکینگ های بربر می گفتند. چه شد که ناگهان در کوتاه مدت این کشورهای تحولات علمی، فنی، تکنولوژیکی، حقوقی، قانونی و... را پی ریزی می کنند که به انقلاب صنعتی می انجامد و بعدها این انقلاب ها امواجی ایجاد کردند.

در سال ۱۹۲۱ در سوئد یک قشر بسیار کوچک بورژوازی سوئد، پیشه وران و دهقانان دور هم جمع می شوند، یک مانیفست و تفاهم نامه می دهند که ما عقب مانده هستیم و از این به بعد باید با یکسری کشورهای متدین کار کنیم. آنها به خودشان نگاه کردند که آیا اشراف زاده ای دارند که پادشاه آنها بشود. هدایای خوبی جمع کردند و نژد ناپلئون فرستادند تا شاهزاده ای برای آنها بفرستد. ناپلئون ابتدا نپذیرفت و پس از مدتی شاهزاده دسته سوم که شناسنامه ای اشرافی داشته می فرستد. اکنون خاندان سلطنتی سوئد شخصی است که ناپلئون فرستاده است. در دانمارک، هلند و... هم شاهزاده نداشتند و از انگلستان قرض گرفتند؛ با یادآوری این موارد می خواستیم بگوییم که توسعه در کشورهایی به وجود آمده که به جای رسیده اند و



مدعی اند که ما توانسته ایم حقایق و تفکرات نویسی را به دست بیاوریم و آن تفکرات نوین را قانونمند کنیم و پایدار و متحد سازیم. می گویند کشورهای که در توسعه تقدم داشتند کشورهای هستند که زودتر توانستند به این قانونمندی توسعه ای دست پیدا کنند و آن را به اجراء آورند. کشورهای انگلستان، آلمان، فرانسه و... از کشورهای متقدم هستند و کشورهای ژاپن و... را کشورهای متأخر توسعه می گویند که بیشتر دولت های آنها مانند میجی نقش داشتند. امروز هم پس از جنگ جهانی در گزارش های متعدد آمده که چه شده بعضی از کشورهایمانند کره جنوبی، تایوان، سنگاپور، مالزی و چین به گام های شتابان حداقل در رشد اقتصادی و بانگاه ریز تر در دیگر سطوح توسعه رسیده اند. دولت های این کشورها بودند که توانسته اند یک قواعد پیش برنده را شکل دهند و آن را به اجرا در آورند و طبق آن قواعد بسترهای لازم را برای حرکت های مردم و جامعه فراهم کنند. بنابراین در پاسخ به این پرسش می گویم که موانع متعدد است، هر مانع هم در جای خود مهم است. بعضی از موانع فرهنگی، بعضی ارزشی و برخی دیگر تفکری یا قراردادی و اجتماعی و یا حقوقی است و بعضی هم اقتصادی و فناوری و بهره وری و... پس می توان گفت موانع متعدد است. اما اگر از من پرسیده شود در بین این موانع بسیار گسترده که وجود دارد کدام مانع اصلی تر و بنیادی تر است. در برنامه چهارم هم این موضوع را پیگیری می کردیم این است که ما نتوانستیم یک ماهیت و کارکرد پیش برنده در قدرت و دولت شکل دهیم.

لطف الله میثمی: یعنی گروهی روشنفکر و کارشناس حرفه ای که به فکر پیشبرد باشند و جناح بندی سیاسی نکنند.

محمد ستاری: فرآیند تعدادی روشنفکر، دانشگاهی و احزاب و... تولید کننده فکر و اندیشه نیاز است که بسیار هم مهم است. در ۵۰ سال اخیر ما هم ظرفیت های فکری از پیش داشتیم، مشروطیت، نهضت ملی و... در این مدت ایده ها و تولیدات فکری بوده، اما این ایده و تولیدات فکری را قانونمند نکرده ایم و به صورت فردی بوده است و این ایده ها را پیاده نکرده ایم. شخصی که باید آن را پیاده کند نهاد قدرت و دولت است، برای نمونه آقای لیست در آلمان کتابی نوشت (نظام ملی اقتصاد سیاسی که شرکت سهامی انتشار آن را در سال ۱۳۷۰ چاپ کرده است) و در آنجا گفته ما از بلژیک، انگلستان و فرانسه عقب افتاده ایم. او به امریکای رود و از آنجا که نسبت به آلمان بسیار

متعصب بوده، خود کشی می کند. بیسمارک که کتاب لیست را خوانده بود وقتی به قدرت رسید آلمان نوین را بنیان نهاد. وی کتاب لیست را در میان دولت مردان می گذارد و می گوید کابینه ای که انتخاب می کنیم بر اساس تفکرات لیست است. در هر جلسه ای چند پیشنهاد لیست را مطرح می کند، برای نمونه لیست گفته بود آموزش و پرورش مهم است و اجباری بودن آن را مطرح می کند. بیسمارک هم آموزش و پرورش اجباری را مطرح می کند و می گوید از علت های عقب ماندگی آلمان این است که با القاب اشراف و نجبا درگیر هستیم و آن را لغو می کند. لیست می گوید برای این که مانند انگلستان به توسعه برسیم (چون انگلستان ابر قدرت آن زمان بوده و به آن کشور حسادت می کردند) دولت باید چه کارهایی انجام دهد. می گویند آلمانی ها در صندلی قدرت که پرچم و نمادش بیسمارک بود، تفکر لیست را عملیاتی کردند. در ادبیات ما گفته شده «دو صد

یکی از شاخص هایی که جامعه می تواند ادعا کند به سوی توسعه حرکت می کند آن است که در آن جامعه حق انتخاب های بیشتر و فرصت های بهتری را در کشور فراهم کند. هر قدر این فاصله و حق انتخاب ها محدودتر شود آن کشور در حال گذارست و به توسعه یافتگی لازم و قابل قبول نرسیده است

گفته چون نیم کردار نیست، ما حرف های خوبی در زمینه قوانین، مقررات، توسعه، دین و... می زنیم اما عمل کرد و کردارمان با گفتارمان تفاوت دارد. ارسطو گفت من باید که نقطه اتکا، باهر می دنیارا تکان می دهم، مادری توسعه نقطه اتکایی می خواهیم که به نظر من دولت است. دولت باید قوانین مهم و مناسب کشوری را بفهمد، بشناسد، وضع کند و بعد به اجراء آورد و بسترهای حقوقی، قانونی و نهادی را شکل دهد. بنابراین دولت های بستر ساز، هدایتگر، سازمانده، سامانگر و... باید ظرفیت ها را بشناسند، وجود چنین دولتی نخستین شرط برای توسعه است. اقتصاددانان معتقدند این کار دولت مانند پرواز کردن بسیار مهم است، هواپیمایی اگر بخواد پرواز کند نخست نیاز به بانندی دارد که بتواند در این باند حرکت کند. این باند همان دولت است که افراد را به حرکت وامی دارد.

مادر این ۱۰۰ سال اخیر و پس از انقلاب مشروطیت نتوانسته ایم نهاد دولت را آن گونه که شایسته این ظرفیت تاریخی و تمدنی است تقویت کنیم. به این مسئله کم توجه کرده ایم و اگر بعضی اوقات هم روی آن حساسیت بوده و انقلاب مشروطیت، یا جنبش نفت و انقلاب اسلامی رخ داد، در ادبیات فکری حرف های زیبایی زدیم و بعد رهایش کردیم و این حرف ها را در قدرت عینیت ندادیم که بگویم این زیبایی ها باید در قدرت شکل بگیرد. چون این کار را انجام ندادیم موانع ما بسیار جدی شد و امروزه کارکرد ضعیف ماهیت دولت مانع پیشرفت ما ایرانی ها شده است.

پس از مشروطیت، صنعت نفت رخ داد و نفت هم باعث شده که نهاد قدرت و دولت را که ما کز بنانهادیم و برانزنده تمدن تاریخی ما نبود، کز تر کند، چرا که هرچنانچه قدرت می خواست شکل

بگیرد نیاز به درآمد بود پس باید مالیات گرفته می‌شد. مالیات ابزار تصحیح قدرت است و چون درآمد نفت نبود دولت از آن استفاده برود دیگر نیازی به مردم نبود، بلکه این مردم بودند که نیازمند دولت و قدرات بودند. این پرسش مطرح می‌شود که آیا در جایی که مردم نیازمند دولت هستند امر توسعه می‌تواند انجام شود. تجارب نشان داده که نمی‌شود. اما در جایی که دولت نیازمند مردم بوده تقریباً شاهد حرکت‌های روبه جلو بوده‌ایم.

احمد میدری: به نظر شما مهمترین مشکلات دولت در ایران کدام است؟ آیا فکر می‌کنید دولتی برای اجرای اندیشه‌های صحیح نداریم پدر حوزه اندیشه هم ما مشکل داریم. گفتید در آلمان، بیسمارک از اندیشه فردی چون لیست استفاده کرد، به نظر شما بخش اندیشه توسعه مدون شده و تنها مسئله فقدان دولت توسعه گراست؟

محمد ستاری فر: نکته‌ای که پیشتر هم گفتم این است که توسعه و پیشرفت به علت‌های مختلفی برمی‌گردد که یکی از آنها اندیشه است. اگر بپرسیم که آیا ظرفیت فکری و تولید فکری ما مناسب با زمان و کافی است، باید گفت اصلاً کافی نیست. توسعه یعنی استفاده از ظرفیت‌ها (همین ظرفیت‌های فکری که فعلاً داریم و وارداتی هم نیست) برای نمونه شما تولیداتی دارید که از نظر فکری باید ۱۰۰ باشد ولی ۳۰ تولید دارید. از همین ۳۰ تولید توانسته‌ایم ۱۰ تولید را قانونی کنیم، بین ذخیره فکری و قانونی تفاوت وجود دارد. از همین قانون که ۱۰ نوع داریم یکی را استفاده و اجرایی کنیم، مانند قانون اساسی کشور خودمان. در قانون اساسی درباره جمهوریت، آزادی، تأمین اجتماعی، خانواده و... نظرهای تاریخی و دینی از گذشته بوده و بعد به قانون اساسی تبدیل شده است. حال هر کسی باید از خود پیرسد تا چه اندازه توانسته آن را پیاده کند. اگر شما بر کسی تفکر و اندیشه بنشینید در جایی زبید اما اگر روی صندلی قدرت بنشینیم باید از روی اثبات تجربه و اندیشه‌ای که هست یکی از آنها را به سرعت انتخاب کرده و به شکل ظرفیت‌های حقوقی و قانونی و ساده تعریف و بعد آن را پیاده کرد.

لطف الله میثمی: درباره دولت بسز ساز گفتید که به نظر من مشروط به انتخابات آزاد است و در غیر این صورت چنین دولتی به وجود نمی‌آید. در دوران مصدق آزادی بود و بدون درآمد نفت ۲۸ ماه کشور را نگه داشتیم و توسعه به جلو حرکت کرد.

محمد ستاری فر: من بحث شمارا به بحث

دکتر میدری گره می‌زنم. کدام دولت و کدام قدرت و با کدام ماهیت و ساختار و کار کرد؟ آیا باید مداخله گری یا بستر سازی یا یک تاز و یا تعامل گرا باشند؟ اکنون اجماعی وجود دارد و می‌گویند توسعه و تحرک اقتصادی از جایی شروع می‌شود (بدون توجه به منابع) که چه اندازه نسبت به نظم، انضباط، سامان و سازمان انسان‌ها کار کنیم. این یک اصل و قاعده شده، مثلاً ایران خود رو را با هیوندای کره جنوبی با کیا مقایسه کنید که چقدر نظم، انضباط، سامان و سازمان نوین شکل داده‌اند. در واقع اینها رویه جلومی‌روند. کشورهای

توسعه در کشورهایی به وجود آمده که به جایی رسیده‌اند و مدعی‌اند که ما توانسته‌ایم حقایق و تفکرات نوینی را به دست بیاوریم و آن تفکرات نوین را قانونمند کنیم و پایدار و متحد سازیم. می‌گویند کشورهایی که در توسعه تقدم داشتند کشورهای هستند که زودتر توانستند به این قانونمندی توسعه‌ای دست پیدا کنند و آن را به اجرا در آورند. کشورهای انگلستان، آلمان، فرانسه و... از کشورهای متقدم هستند و کشورهای ژاپن و... را کشورهای متأخر توسعه می‌گویند

توسعه یافته روی اینها کار کرده‌اند. مهمترین نقش دولت این است که جامعه را به نظم، سامان و سازمان بهتر برساند. دولتی که این وظیفه را می‌خواهد بر عهده بگیرد باید ابتدا خودش را نظم و انضباط بدهد، بنابراین باید دید که دولت چه اندازه توانسته این مؤلفه‌های بالنده و زاینده را که نظم و انضباط است در خود نهادینه کند. برای این کار می‌گویند دولت باید بتواند به وظایف خود وقوف پیدا کند، که من چه وظایفی دارم و چه وظایفی ندارم؛ چه وظایفی دارم که خوب انجام دهم و چه وظایفی ندارم که برای آن بستر سازی کنم.

رشته‌ها و دیگر می‌پذیری اقتصاد است. این می‌بخت را در دو حوزه جمع می‌کنیم: ۱. دولت بداند که خودش چه وظایفی دارد و بازار چه وظایفی دارد. منظور از بازار کل مردم، احزاب، بخش خصوصی و رسانه‌هاست. من دولت برای این که بتوانم کار توسعه‌ای انجام دهم باید بگویم چه وظایفی الزاماً در این شرایط برای من باشد. به این وظایف امور حاکمیتی می‌گویند. اکنون در سال ۲۰۱۰ میلادی هستیم، به من و شما از ۲۰۰ سال پیش گفته‌اند که امور حاکمیتی اولیه و دولت. تحول و تکوین هم دارد. باید بتواند نسبت به امر دفاع، امنیت و برپایی قضاوت منصفانه و فراگیر و موازین مملکت (اصل ۱۱۸ قانون اساسی) اقدام کند و این چهار وظیفه را باید عهده‌دار شود.

در سال ۲۰۱۰ امنیت ما به خطر افتاده است. در اوایل انقلاب حدود ۳۰۰ هزار اسلحه از پادگان‌ها بیرون آمد و به دست مردم افتاد و از زندان‌ها نیز ۱۴ هزار نفر که خطرناک بودند بیرون آمدند و هیچ قانونمندی هم وجود نداشت، اما همه می‌گویند امنیت ما اوایل انقلاب بسیار بهتر بود. امروزه با وجود دستگاه امنیتی، منازل ما امنیت ندارد. نرده می‌کشیم، چند قفل می‌زنیم و دزد گیر می‌گذاریم. در آستانه سال ۲۰۱۰ میلادی نهادی در ایران است (منظور دولت نهم و دهم و نهاد دولت نیست) که نتوانسته وظایف اولیه کلاسیک خود را انجام دهد و امنیت را ایجاد کند و قوه قضاییه قابل قبولی را شکل دهد. اگر می‌خواهیم در نقطه شروع و در قرن رو به جلو حرفی برای گفتن و ایرانی توسعه یافته داشته باشیم، همه باید کار کنیم، دولت، ملت و بازار. نقطه شروع اولیه کجاست؟ از کجا آغاز کنیم و به کجا تکیه کنیم؟ همه باید حرکت کنیم و باید بدانیم تا چه حد دولت را اصلاح کرده‌ایم. به میزانی که اصلاحات در دولت از نظر فکری شکل بگیرد، قانونی شود و به مرحله اجرا در آید و به میزان اصلاحات در ساختار و ماهیت دولت، می‌توان برداشتی از توسعه در بازار، مردم و بخش خصوصی داشت. در این اصلاحات دولت نباید مداخله کرده و خفلی داشته باشد و باید وظیفه حاکمیتی خودش را به خوبی انجام دهد و در کار بازار دخالت نکند. دولت در سال ۲۰۱۰ میلادی هنوز سهام ایران خود رو و وزارت نیرو را دارد، که این از مصادیق مداخله است و امنیت اولیه را شکل نداده. دولت بسیاری از وظایف خود را انجام نداده، در حالی که ما آرامش، امنیت و رضایتمندی می‌خواهیم. ما می‌خواهیم فردا را ببینیم و به آن امیدوار باشیم. نه تنها اینها به دست نیامده، بلکه آن میزان کم را

هم که داشته ایم نیز به خطر افتاده است، بنابراین نخستین کاری که باید صورت بگیرد این است که کسانی که طرفدار بازارند و کسانی که دوست دارند مردم قدرت بگیرند باید بدانند که ابتدا باید نهاد قدرت را اصلاح کرد تا به میزانی نوسازی و بازسازی در حاکمیت دولت شکل بگیرد.

شاخص دیگر این است که اگر دولت بخواهد توسعه یابد یک ابزار آن همان طور که گفتم عدم غفلت از وضع خود است که باید کوشا می کند و به شکل کارآمد تر اثر بخش تر امنیت ایجاد کند. دوم مداخله نکند. دو شاخص دیگر این است که می گویند اگر آن دولت توانست فضای رقابت را شکل دهد در این فضا، بخش های مختلف، انسان های مختلف، مناطق مختلف و... با هم رقابت می کنند و به جلو می روند. رقابت بیشتر، موجبات رشد بیشتر است.

اگر فضای رقابت و رشد بیشتر باشد ممکن است گاهی اوقات جلو بروند و بعضی مواقع عقب. این امر بعد ها تضاد و درگیری ایجاد می کند. می گویند یک شاخص، فضای رقابت است و شاخص دیگر هم فضای حداکثر اشتراک مساعی، تعاون و عدالت است. دولتی که ساختار آن نوسازی و بازسازی است باید بتواند به دست خود، دائم فضای رقابت را بیشتر کند و به رفاه و GNP (تولید ناخالص ملی) بیشتری برساند. آن دسته اشتراک مساعی و تعاون و عدالت را بیشتر بسط می دهند که از اختلاف ها و تضادها خودداری کنند. پس ساختار دولت باید اصلاح شود و وظایف نوین خود را انجام دهد که همان بستر سازی بهتر است و منظور بسترهای حقوقی، قانونی و اداری است تا بتواند هر گوشه از مملکت که خواست حرکت کند و آن حرکت را پایدار تر و بلانده تر کند.

به طور خلاصه وظایف دولت این است که: ۱- در وظایف حاکمیتی غفلت نکند. ۲- مداخله در فضای بازار نداشته باشد. ۳- حداکثر رشد و رقابت را پیشه خود کند. ۴- اشتراک مساعی و تعاون و عدالت را به اجرا در آورد.

احمد میدری: نظریه «حکمرانی خوب» نیز مسئله دولت و کیفیت حکومت را محور توسعه می داند. بحث حکمرانی خوب این است که نقش نهاد دولت در توسعه فوق العاده مؤثر است و باید در دستور کار قرار گیرد. این بحث پیشنهاداتی برای تغییر رفتارهای دولت و اصلاح دولت مبتنی بر چند اصل مشخص دارد:

مکانیزم های پاسخگویی در جامعه باید تقویت شود که این مکانیزم های پاسخگویی عبارتند از انتخابات آزاد، تقویت جامعه مدنی، آزادی مطبوعات، امکان پذیر کردن نظارت های مردمی به شکل های مختلف آن بر سر حکومت مانند شوراهای شهر و سازمان های غیر دولتی. مکانیزم دیگر تقویت رقابت در شکل های اقتصادی و سیاسی است، برای نمونه در مناصب سیاسی تا حد امکان باید رقابت ایجاد شود، یعنی اگر شما دایره انتخاب در انتخابات مجلس و ریاست جمهوری را محدود کنید به نوعی رقابت را در نظام سیاسی کاهش داده اید و همان طور که رقابت در حوزه اقتصاد خوب است، در حوزه سیاست هم به بسط رقابت ها نیاز داریم. اگر در مسئولیت های اداری، شایسته سالاری وجود داشته باشد امکان رقابت توانمندترین انسان هایی که ظرفیت های بیشتری

می گویند آلمانی ها در صندلی قدرت که پرچم و نمادش بیسمارک بود، تفکر لیست را عملیاتی کردند. در ادبیات ما گفته شده «دو صد گفته چون نیم کردار نیست» ما حرف های خوبی در زمینه قوانین، مقررات، توسعه، دین و... می زنیم اما عمل کرد و کردارمان با گفتارمان تفاوت دارد

دارند فراهم می آید. بنابراین شایسته سالاری یکی از مصادیق رقابت است. نظام اداری غیر متمرکز، ابزار دیگر رقابت است به دلیل این که نظام اداری غیر متمرکز امکان رقابت در استان های مختلف را فراهم می کند و چون دسترسی مردم به حکام در نظام های غیر متمرکز نزدیکتر است، پاسخگویی در حکومت افزایش می یابد. بنابراین برای دستیابی به دولت توسعه گرا به دو اصل نیاز داریم: پاسخگویی و رقابت. اصل دیگر حاکمیت قانون است. در ایران از ابتدا که بحث توسعه مطرح شد، از زمان مشروطه و حتی پیشتر از آن، این بوده که توسعه ایران بیش از هر چیزی نیازمند حکومت قانون است. در ادبیات امروز توسعه اقتصادی «حاکمیت قانون» مقدمه توسعه

است، زیرا با تحقق حاکمیت قانون صلاحدید حکومت کنندگان محدود می شود و اراده آنها در چارچوب قانون تجلی پیدا می کند. بحث دکتر ستاری فراموشه پشتوانه نظری دارد و پس از فراز و نشیب های مختلفی که در اندیشه توسعه رخ داده به این نکته رسیده اند که تنها نمی شود گفت دولت در اقتصاد مداخله های بی مورد نکند، بلکه باید توانمندی های لازم را هم داشته باشد. این توانمندی ها هم از راه همین پاسخگویی، رقابت و حاکمیت قانون امکان پذیر است.

من فکر می کنم بحث اصلاح دولت هم با مسائل روز توسعه در جهان سازگار است و هم همان چیزی است که مادر ایران در دوره های مختلف لمس کرده ایم. تا نهاد دولت اصلاح نشود و تغییر رفتار ندهد، شاید امر توسعه در ایران ناممکن باشد و این یکی از مقدمات توسعه در ایران است.

ستاری فر: بخشی که دکتر میدری مطرح کردند بسیار مهم است. در ابتدا گفتم توسعه چهار حوزه دارد: فرهنگی، اقتصادی، اجتماعی و زیست محیطی. مادر حوزه فرهنگی از ارزش ها، تفکرات، تلقی ها و فرهنگ عمومی افراد و مردم حرف می زنیم و در حوزه اجتماعی از آنچه که توانسته ایم قانونمند کنیم و سازمان دهیم و نهاد و عمل کنیم. این چهار مورد را در بحث نظری می توان جدا گانه تعریف کرد. آنها به هم مرتبط هستند، اما در عمل نمی توان آن را جدا کرد. به نظر من هر اصلی که در اقتصاد موجب پیشرفت است، در دیگر حوزه ها تجلی می یابد. اصولی که در هر حوزه داریم در دیگر حوزه ها جاری است و بحث رقابت تنها بحث اختصاصی در اقتصاد نیست، بلکه در حوزه های اجتماعی و فرهنگی هم نمود دارد. نقش دولت، تحول و تکوین زیادی داشته است. در دوران انقلاب صنعتی، گفته می شد دولت باید بستر ساز اولیه باشد. در آن دوره تعرفه اقتصادی در انگلستان گذاشته شده و تجارت به سود انگلیس بود و انگلیس، امریکا، استرالیا و کانادا را گرفته بود و طلا و نقره و مواد کانی و معدنی به دست انگلیس بود. در آمد مردم از طریق رفاه بود، از این رو در فضایی که هر کس به فکر خودش بود و منفعت فردی مطرح بود، دولتی در حاشیه را خواستار شد تا امنیت و قضاوت را ایجاد کند. به سرور که در غرب دولت پیشرفت کرد، بیسمارک، آلمانی که عقب افتاده بود را در مدت ۲۵ سال به قدرتی تبدیل می کرد و جنگ جهانی اول را به راه انداخت.

دولت بیسارک، دولت شیگرد آدام اسمیتی نبود، بلکه دولت تثبیت، مداخله و هدایت بود.

وقتی زمان پیش می رود بین جنگ اول و دوم جهانی که بحران پیش می آید دوساره در ادبیات علمی، دولت برده از سوی کینز مطرح می شود. در ایران به اشتباه درباره این نظریه کینز مطالبی عنوان شده است. باید توجه داشت که کینز به مداخله مستقیم در کتاب های خود اعتقادی ندارد و می گوید دولت باید نسبت به رشد اقتصادی و اشتغال بیشتر و ثبات اقتصادی و عدالت اجتماعی خود را متعهد بماند. در نظریه کلاسیک این چهار مورد ذکر نشده بود. رویکردهایی که اروپا و امریکا را پس از جنگ اداره کرد کینزی بود. البته اروپایی ها نسبت به امریکایی ها، کینزی ترند.

دولتی که در مورد آن چهار مورد دغدغه دارد، دولت رفاه است. از ۱۹۷۰ به این سورشده شتابان علم و توسعه تجاری، باعث شد دولت ها دارای توسعه شوند و سرمایه اجتماعی و مفاخر ملی را شکل دهند و یادنیار قایت کنند. دولت هایی که به دنبال زیرساخت های فکری انسانی و اجتماعی رفتند و هدف های بی شماری را برای خود و مبنایشان تعریف کردند در راستای توسعه قرار گرفتند.

بحث هایی که دکتر میدری مطرح کرد از ۱۹۹۰ به این سو شکل گرفت. وقتی جامعه به بلوغ می رسد و نهاد های مدنی، احزاب و آزادی شکل می گیرند، نهاد قدرت در خود یک بازسازی جدی انجام می دهد و به دنبال سه جانبه گرایی می رود، مانند یک هیئت مدیره که اعلام می کند بازار وجود دارد و نهاد های مدنی و دولت هم شکل می گیرد. این سه ضلع کشور را اداره می کنند. دستور کار راهم نهاد های مدنی و بازار ارائه می دهند و کشور به صورت سه جانبه اداره می شود. اگر دولت به شهروند گرایی و تعامل گرایی رسید، کشور رابه صورت اشتراکی با آن سه جنبه دیگر اداره می کند. احمد میدری: موانع توسعه در ایران چیست و مشخصاً پیش از دوران مشروطه چه موانعی وجود داشت که اجازه نداد توسعه در ایران شکل بگیرد؟

محمد ستاری فر: در برنامه چهارم، سازمان برنامه اطلاعاتی، فکری و تجربی هم وجود داشت. ما در سازمان برنامه بودجه دوران شاه و پیش از آن و از اول انقلاب تا سال ۱۳۸۰ راهم بررسی کردیم و متوجه شدیم در همه حوزه ها مشکلات زیادی داریم و مشکل بنیادی ای که در حوزه های حقوقی،

سازمانی، قانونی، بازار، تکنولوژی و... داریم نهاد دولت است. ما از مشروطیت تا به حال نتوانستیم نهاد دولت پیش برنده را با ویژگی هایی که گفتیم شکل دهیم و احساس کردیم که در مسائل دولت، خوب فکر نکرده ایم. البته نمی خواهیم بگویم اشکال از متفکران است، چون همان قدر هم که اندیشه شده به آن عمل نشده است. در برنامه چهارم اعلام شد که نهاد دولت باید بازسازی شود و دیگر این که چرا اصلاح صورت نمی گیرد. من معتقدم تا جایگاه نفت را معنا نکنیم، اصلاح نمی توانیم فرصت اصلاح دولت را به کسی بدهیم. هر کس که بخواهیم انتخاب کنیم از اصلاح طلب، اصولگرا، چپ یا راست، اگر به دولت و سازمان برنامه بیاید، در حالی که تکلیف نفت پیش از آن روشن نشده باشد به انحراف می رود و می تواند وضع را تنها ۵ درصد بهتر بیاورد. من نمی گویم از مشروطیت نخستین انحراف ما از نفت بوده است، اما پس از مشروطیت یعنی از دوران رضاشاه و سپس محمدرضاشاه و در این ۴۰ سال، نفت آن چنان در همه امور ما تنیده شده که دولت نفتی و بودجه نفتی شکل گرفته است. در نهضت ملی شدن، قصد بر

در ژاپن هر روز صبح که پرچم ها را در مدارس بالا می برند سرود می خوانند که ژاپن کشور فقیری است و باید با دانش، علم و خرد، کشور خود را سر بلند کنیم

این بود که نفت ملی شود و شعار خوبی داده شد، اما نفت پس از کودتای دولتی شد؛ دولتی که متبث از مردم نبود. البته تپا کان ما با آگاهی آن را شرکت ملی نفت نامیدند. اگر چه مالکیت آن را متعلق به ملت دانستند، اما مدیر عامل و هیئت مدیره آن را دولت مشخص می کرد. نظامی که بتواند نفت را از دولت جدا کند، گامی اساسی برای اصلاح دولت برداشته است. این نکته در برنامه ذکر شده بود و مهمترین مشکلی که مانع اصلاح دولت شده و آن نفت نامیده بودیم. مادر تدریس در دانشگاه ها و کتب درسی از دولت می گوئیم، اما از دولت نفتی سخن نمی گوئیم که منابع خدادادی در اختیار دارد و به شکل نادرست نفت را استخراج کرده و می فروشد و درآمد آن را توزیع می کند. این

دولت جزو آن دولت های چهار گانه یعنی دولت کلاسیک، دولت رفاه، دولت توسعه و دولت حکمرانی نیست، بنابراین باید نفت را از دولت آزاد کرد.

لطف الله میثمی: یعنی مالک نفت دولت است و دولت نفت را باید به قیمت خوب بخرد و در پالایشگاه بگذارد و قیمت بتزین راهم آزاد کند؟

محمد ستاری فر: خیر، قیمت گذاری بحث دیگری است، ما باید دولت را از ماهیت نفتی دور کنیم. نفت در زیر زمین ارزش دارد و حکم شرعی و قانونی می گوید جزو انفال است، یعنی از آن همه مردم است. اگر هم برای نمونه در طرح هدفمند کردن یارانه ها به همه پرداخت شود باید پرسید نسل بعدی چه خواهد شد؟ بنابراین هر آنچه در زیر زمین است باید در روی زمین قرار گیرد و به شکل سرمایه ملت در آید. در سیاست کلی برنامه چهارم، بند ۴۲ و بندهای ۵۱ و ۵۲ می گوید باید ثروت های طبیعی و کانی نفت به ثروت های روی زمین تبدیل شود. در مقدمه قانون اساسی امریکا می گوید ما آنجیل، تورات، قرآن، مونتسکیو و روسو را خوانده ایم. آنها می گویند مسلمانان بحث انفال را مطرح می کنند. نفت هم از انفال است و باید به ثروت بایدار ملت تبدیل شود، از این رو باید پرسید مالکیت عمومی آن کجاست؟ بخشی از نفتی که دولت می فروشد مالکیت عمومی است، حال باید پرسید در کجا تعریف شده که این مالکیت عمومی است و این مالکیت باید به دست چه کسی باشد؟ یک بخش دست دولت است که باید در راستای اهداف خود آن را هزینه کند. بخش دیگر که متعلق به ملت است را اگر فرض کنیم چهار میلیون بشکه نفت استخراج شده را فزاید قیمت متوسط ۶۵ دلار که تا کنون فروخته شده و ضریدر ۳۶۵ روز کنیم، ۱۰۰ میلیارد دلار ارزش این ثروت می شود. این ۱۰۰ میلیارد دلار از زمان پهلوی تا کنون مالکیت دولتی داشته و در بودجه خرج می شده، این درآمد هنگفت مانع اصلاح دولت است.

این انحراف ها که در ۸۰ یا ۹۰ سال گذشته بوده از برنامه اول توسعه یعنی از پیش از انقلاب تا کنون داریم، موجب شده همه پول نفت وارد بودجه کشور شود و در دست دولت قرار بگیرد. حال در برنامه چهارم که مجلس ششم تصویب کرد آمده بود که بخشی از این ۱۰۰ میلیارد دلار مالکیت عمومی است (به اندازه ارزش ذاتی که در زیر زمین

دارد) برای نمونه ۴۰ میلیارد دلار آن را ارزش ذاتی می‌دانیم و آن را در حسابی به نام حساب ذخیره ارزی می‌گذاریم. ذخیره ارزی حساب اندوخته ملت ایران است. فرض کنید این ۴۰ میلیارد دلار را به دست شما می‌دهیم و می‌گوییم این را به بازار و بخش خصوصی وام بدهید تا تولید و اشتغال انجام شده و رفاه در مملکت بیشتر شود و سپس این پول را با بهره باز گردانید. اگر این کار را می‌کردیم اکنون ملت ایران در صندوق ذخیره ارزی، صدها میلیارد دلار ذخیره داشت. اگر ۴ میلیون بشکه در تولید، ارزش صدها میلیارد دلار داشته باشد، ۶۰ میلیارد باقی می‌ماند که مالکیت دولتی است. ده میلیارد دلار طبق موازین به شرکت ملی نفت برای تولید، استخراج و... داده می‌شود. ۵۰ میلیارد در دست دولت قرار می‌گیرد. دولت با این ۵۰ میلیارد دلار به اهداف تنظیمی، تخصیصی، توزیعی و تصویری می‌رسد و می‌تواند برای جاده‌سازی، بهداشت، آموزش، کمک به فقرا و... از آن استفاده کند، تا بستر شکل‌گیری یک دولت هدایتگر را ایجاد کند. پس باید جایگاه حقوق نفت را تعیین و میزان و سهم مالکیت عمومی را مشخص کرد و روشن نمود که این مالکیت عمومی را باید به دست چه کسی داد تا از آن به خوبی حفاظت کند و به آن تعرض نکند. اگر چنین راهکاری در پیش گرفته شود یک دولت، نفت را قبول خود نمی‌داند تا هر بار نفت گران شد بتواند این نفت را به رشد و زایش تبدیل کند.

احمد میدری: در مورد این که سبب اختار در آمد دولت در ایران نادرست است و اموال عمومی به تعبیری مورد سوءاستفاده حتی علیه نسل کنونی و نسل آینده قرار می‌گیرد، اجماع وجود دارد، اما این که از راه تغییر ساختار مالی دولت بتوانیم نهاد دولت در ایران را اصلاح کنیم جای تردید دارد. به گفته آقای زنگنه وزیر پیشین نفت اگر نفت نبود ما زاین نبودیم، بلکه افغانستان بودیم، یعنی که اگر نفت را از بساختار مالی دولت برداریم، دولت ضرورتی ندارد که به سوی گرفتن مالیات و پاسخگویی در برابر مردم برود، بلکه مانند بسیاری از کشورهای دنیا می‌شدیم که نفت ندارند، اما نظام اداری درست و دموکراسی هم ندارند، بیشتر کشورهای آفریقایی و امریکای لاتین نفت ندارند اما خبری هم از دولت توسعه‌ای در آنها شنیده نمی‌شود. البته نمی‌گوییم نباید ساختار مالی دولت اصلاح شود، این ثروتی بین نسلی است و باید از آن

بهره برداری درست شود و نظام مالیاتی ایران باید تصحیح شود. در ایران به دلایل مختلف حاکمیت قانون وجود نداشته و دولت‌ها مستبد بوده‌اند. ریشه‌های این را می‌توان در فرهنگ، ساختارها و شرایط جغرافیایی جست‌وجو کرد. در ایران شرایط جغرافیایی به گونه‌ای بوده که تهاجم از بیرون بسیار آسان بوده است و به محض این که این کشور اندکی آبادانی به خود می‌دید و حکومت‌ها شکل می‌گرفتند، اقوام غیرمتمدن و یا گروهی از درون به آن حمله می‌کردند. در صورتی که در اروپا هیچ دولتی نتوانست حداقل پس از قرن ده میلادی تمام آن را تسخیر کند. کوه‌های مرتفع و آب‌وهوای سرد و یخبندان حمله نظامی را محدود می‌کرده است. در آنجا همواره حکومت‌های محلی وجود داشته است؛ این حکومت‌های محلی امکان رقابت در نظام سیاسی را به وجود

و بلیامسون اقتصاددانی که جایزه نوبل هم گرفته می‌گوید نخستین قدم برای کار توسعه نگاه به بدنه اجتماعی است

می‌آوردند، ولی دولت‌هایی که در ایران، هند و چین وجود داشته از نظر جغرافیایی بسیار گسترده بودند و این گستردگی رقابت سیاسی را از بین می‌برد. در ایران مردم و تجار نمی‌توانستند از ظلم یک پادشاه به نقطه دیگری پناه ببرند؛ بنابراین تسلیم به ظلم و یا شورش در ایران به وجود می‌آمد. ولی در آنجا مشارکت، ریشه‌ای تاریخی دارد؛ برای نمونه در انگلستان از قرن نهم میلادی تقریباً پارلمان کوچکی از نجیبان شکل گرفته بود. گروهی از نظریه‌پردازان باور دارند شرایط جغرافیایی مختلف، تاریخ دیگری به وجود آورده و این تاریخ متفاوت با حکومت قانون و دموکراسی ناسازگار است، از این رو نمی‌توان ساده‌سازی کرد و گفت اگر نفت نبود، چیز دیگری شده بود. باید یک خود آگاهی تاریخی شکل بگیرد و بدانیم که فرهنگ این کشور، استعداد پذیرفتن و حکام مستبد، سپس از طریق شکل‌گیری عوامل مختلفی چون نهادهای مدنی و اصرار بر تشکیل آنها و تغییر رفتار و آموزش مردم شاید بتوان این گذار تاریخی به توسعه و دموکراسی را به وجود آورد. بود یا نبود

نفت از نظر این که حکومت قانون، دموکراسی و توسعه در کشور به وجود آید، آن چنان تغییری در مسئله ایجاد نمی‌کند، البته باید روی ساختار مالی دولت بحث کرد و مشخص شود که با نفت باید چه کرد.

لطف‌الله میثمی: شما اشاره کردید که اگر نفت هم نداشتیم شاید افغانستان می‌شدیم. من در ۵۰ سال عمر سیاسی خود به این نتیجه رسیده‌ام که استبداد در ذات اوج بینش نهادینه شده است. من در جزیره لاوان از یک زاپسی پرسیدم نظر شما در مورد ما ایرانی‌ها چیست؟ او گفت عقل ما کوچک است در نتیجه زیر بار حرف هم می‌رویم، اما عقل هر ایرانی بزرگ است و هیچ یک زیر بار حرف هم نمی‌روید و هر یک خودتان را یک خدا می‌بینید. احمد میدری: با توجه به بحث‌های مطرح شده مواضع فرهنگی توسعه در ایران چیست و چه ویژگی‌هایی در فرهنگ مردم ایران وجود دارد که مانع توسعه به شمار می‌آید و آیا اصلاً این مورد مهم است یا عاملی فرعی است؟

محمد ستاری فر: پیش از ۲۰۰ سال اخیر که شکل حکومت، سلطنت و خان و... بوده، از راه خراج، غارت و تیسول داری، درآمد دولت به دست می‌آمده است. پس از آن قرار شد دولت بر اساس قانونمندی‌هایی بتواند مالیات به دست آورد. مشروطیت، قانونمند کردن منابع و مخارج دولت بوده است. در این فرایند همه چیز از جمله آزادی و... وجود دارد. اندیشمندان علوم سیاسی در مورد آزادی سخن می‌گویند، اما آن را به نفت ربط نمی‌دهند. این که چرا در کشور مادموکراسی نهادینه نشده به نفت بستگی دارد و نفت مانع آن شده است. ضرب‌المثل خرج که از کیسه مهمان بود / حاتم طایی شدن آسان بوده در این صدق می‌کند و باید گفت که این پول نفت متعلق به همه مردم است که این گونه خرج می‌شود.

احمد میدری: حکومت‌ها ابزار برای گماشته پروری و ایجاد رانت دارد، برای نمونه شهر داری‌ها که پول نفت ندارند، اما به راحتی توزیع رانت می‌کنند، برای نمونه زمین مسکونی را تبدیل به تجاری می‌کنند و ثروت فرد را یک شبه چند برابر می‌سازند. حکومت نیاز ندارد که حتماً نفت داشته باشد تا رانت ایجاد کند.

محمد ستاری فر: برخی از کشورهای توسعه یافته چون انگلیس، فرانسه، آلمان، سوئد، ژاپن و کره



در ژاپن هر روز صبح بکه پرچم تبار را در مدار من بالا می‌برند سرود می‌خوانند که ژاپن کشور فقیری است و باید با دانش، علم و خرد، کشور خود را سربلند کنیم. این که در کشور، کدام بخش پیش رونده یا عقب برنده است، بحثی مفصل می‌طلبد.

من در اینجا به بحث گوناگون میردال اشاره می‌کنم؛ به هنر فرهنگ بنگریم بخشی از ظرفیت‌های فرهنگی آن حالت نقش دهنده و پیش‌برندگی و بخشی هم حالت عقب‌برندگی دارد. اقتصاد دانسان نهاد گرامی گویند دولت توسعه‌گر ادولتی است که بتواند از آن بخش فرهنگ پیش‌برنده خود قوانین را شکل دهد.

و بیایم سن اقتصاد دانانی که جایزه نوبل هم گرفته می‌گوید نخستین قدم برای کار توسعه نگاه به بدنه اجتماعی است. این نگاه به فرهنگ، سنت و ارزش‌های کشور است. او می‌گوید آن را باید به دو بخش تقسیم کرد: بخشی از آن پیش‌برنده است و بخشی عقب‌برنده. بخشی جبری زمان است ولی بخشی این گونه نیست. همین موضوع که ما خود را در همه موضوعات عقل کل می‌بینیم عقب‌برنده است، اما اگر عقل ما رشد کند مودی پیش‌برنده خواهد بود. حاکمیت در کشور باید با نگاه به جنبه‌های پیش‌برنده آن فرهنگ، قانون را تنظیم کند. باید موارد مثبت را به دست آوریم و از آن مثبت‌ها قانون شکل دهیم و برای آن قانون حوزه اجرا ایجاد کنیم، یعنی مقننه، قضاییه و مجریه داشته باشیم. اگر این چهار سطح که سطح بدنه اجتماعی، سطح قانون‌مندی، سطح اجرا و سطح برداشت از حوزه حکومتی است ایجاد شود می‌توان از آن نظم، انضباط و پیشرفت برداشت کرد و در جایی که نظم و انضباط باشد توسعه صورت می‌گیرد. نقل قولی از داگلاس نورث می‌کنم که از اقتصاد دانانی است که با دولت میانه خوبی ندارد، اما می‌گوید مسئولیت نهایی توسعه و مسئولیت عقب‌ماندگی هم با دولت است. او می‌گوید برای اصلاح نیاز است که گروهی دارای ارزش‌های پیش‌برنده باشند و خود را مقید به این ارزش‌ها بدانند و به آن اعتقاد داشته باشند، دیگر این که تلاش کنند تا حاکمیت را به دست بگیرند و وقتی روی صندلی حاکمیت نشستند بتوانند آن ارزش‌های پیش‌برنده را به قانون تبدیل کرده و سپس آن قانون را اجرا کنند. اگر چنین شود توسعه صورت می‌گیرد.

زیر ساخت‌ها و نظام تأمین اجتماعی کنند. در ۷ یا ۸ سال گذشته اتوبان و متروی نروژ بازسازی شده و تأمین اجتماعی آن بهبود یافته اما اکنون می‌گویند بین نروژ و سوئد، سوئد از نظر توسعه جلو ترست. گران قیمت‌ترین بنزین در اروپا متعلق به نروژ است. مردم نروژ که سوخت دارند به سوئد می‌روند و سوخت می‌زنند و یا مواد غذایی خود را در سوئد می‌خرند. در ماه گذشته قیمت بنزین در سوئد ۱۸۰۰ تومان و در نروژ ۲۱۰۰ تومان بوده، زیرا این پول در شریان حکومت نروژ قرار نگرفت و نروژ که کشور دامپرووری، جنگلداری و ماهیگیری بود، به کشوری توسعه یافته تبدیل شده است.

یونسکو تعریفی از حوزه فرهنگی دارد؛ حوزه فکر و اندیشه و تلقی‌ها و باورها. فرهنگ هر جامعه‌ای (چه امریکا یا ژاپن و آلمان) هم دارای عناصر پیش‌رونده است و هم عناصر عقب‌برنده.

همین موضوع که ما خود را در همه موضوعات عقل کل می‌بینیم عقب‌برنده است، اما اگر عقل ما رشد کند مودی پیش‌برنده خواهد بود. حاکمیت در کشور باید با نگاه به جنبه‌های پیش‌برنده آن فرهنگ، قانون را تنظیم کند. باید موارد مثبت را به دست آوریم و از آن مثبت‌ها قانون شکل دهیم و برای آن قانون حوزه اجرا ایجاد کنیم

ابتدا منابع غنی نداشتند. اتفاقاً کشورهای که منابع غنی نداشتند جلو تر رفتند و آنها که این منابع را در اختیار داشتند عقب ماندند. برای نمونه نروژ ابتدا به عقلانیت رسید و سپس صاحب نفت شد. بنابراین اگر در ایران هم نفت وجود نداشت، ما افغانستان نمی‌شدیم، زیرا یک پشتوانه فرهنگی غنی داشتیم و چنین نمی‌شد. احداث جاده، سد و... تنها از راه درآمد نفت نیست. ترکیه در این زمینه بسیار از ما پیشی گرفته است. سال گذشته کل صادرات غیر نفتی ما ۷۰ درصد بوده و ۹۳ درصد صادرات نفتی داشتیم. این مهم نیست که مانفت را به چه قیمتی بدهیم، بلکه باید جایگاه آن را تعریف کنیم. نفت یک حوزه مالکیت عمومی دارد و یک حوزه دولتی. در حوزه دولتی مناسب یا بودجه پول نفت هزینه می‌شود، اما تازمانی که ما جایگاه نفت را مشخص نکرده باشیم، چه نظام پهلوی باشد یا مهندس موسوی، آقای خاتمی یا آقای احمدی‌نژاد، فرقی نمی‌کند و نفت کارکرد توسعه‌ای پیدانمی‌کند. در نروژ در سال ۱۹۹۱ - که نفت به اندازه‌ای از صادرات رسید که منبع درآمد شد - قانون خوبی نوشته شد و ۶ یا ۷ ماه بحث بود که باید خسیس‌ترین فرد انتخاب شود تا کسی از این قانون سوء استفاده نکند. سپس به یک نفر پیشنهاد شد و ایشان منت گذاشته و گفت به شرطی می‌پذیرم که فردا علیه من تظاهرات ایجاد نکنید. تا سال ۲۰۰۹ میلادی در صندوق ذخیره نروژ، ۸۰۷ میلیارد دلار بود. از ۱۹۹۲ تا ۲۰۰۲ میلادی این وضع ادامه داشت. در سال ۲۰۰۲ میلادی مردم نروژ تظاهرات کردند و قرار شد اصل فروش نفت به صندوق برود و بهره سالانه‌ای که از صندوق از اوراق قرضه خریداری شده، صرف